

نشریه په ره سیلکه مراتب تاثر خود را از وقوع زلزله ی شدید آذربایجان شرقی که موجب تلفات سنگین و کشته و زخمی شدن شمار زیادی از هموطنان زحمتکش این منطقه شد. اعلام کرده و ضمن تسلیت . برای بازماندگان قربانیان. طلب صبر و شکیبایی می کند.



هزار هزار پرستو

برشاخه های قلبم

سرود جنگ سر

می دهند.

در این شماره ...

رفیق هوشی مین کمونیست رزمنده و انقلابی !
خاوران . یادگار هزاران ستاره بخون خفته خلق

روند تکامل ماهیان و دوزیستان به انسان

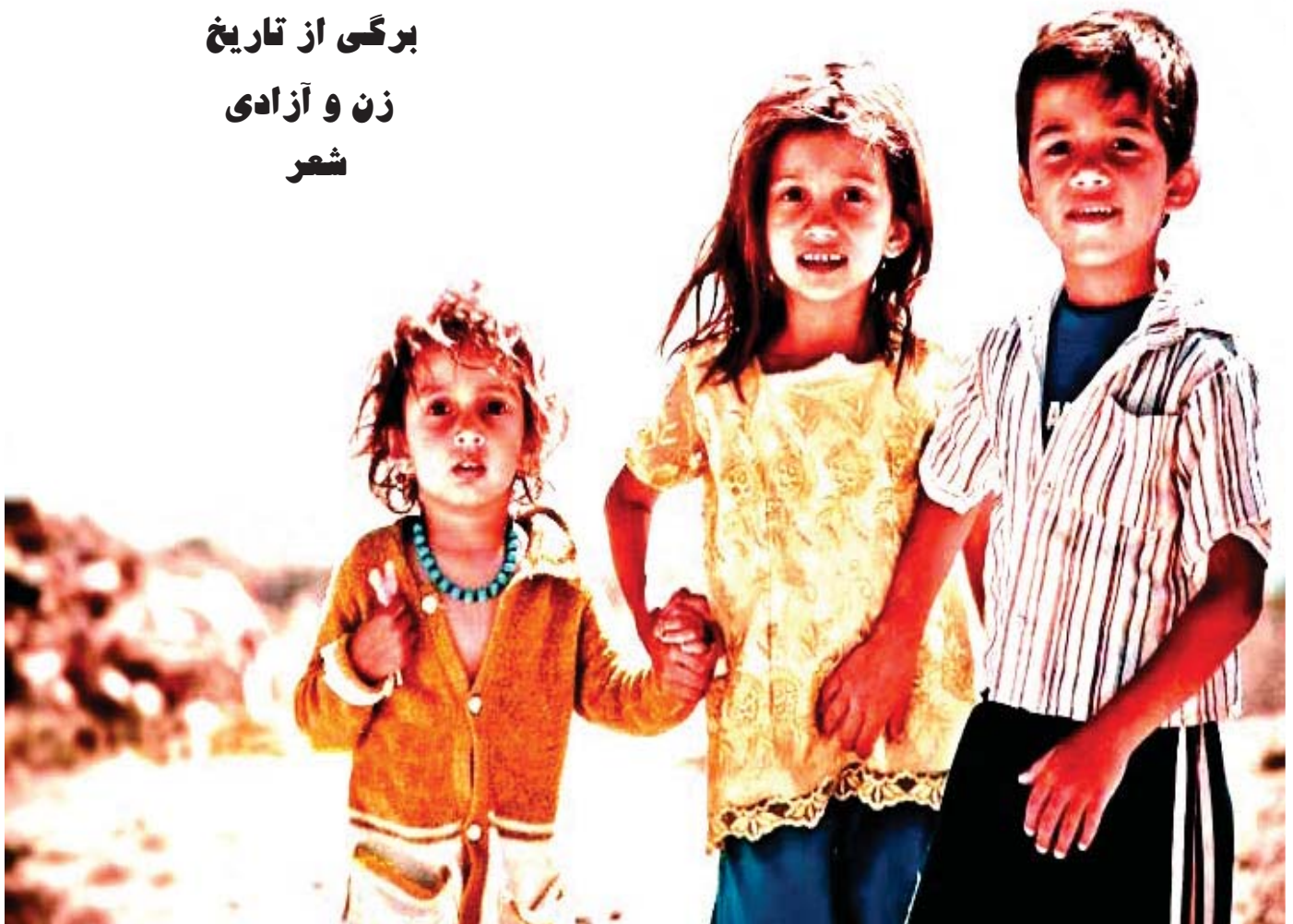
بپای دارندگان آتش

واژه های سیاسی

برگی از تاریخ

زن و آزادی

شعر



بخش سوم

کارخانگی چیست؟

کار خانگی در حقیقت بخشی از مزاد کار است که در جریان تولید سرمایه داری بکار گرفته می شود، مقدار کار زن در خانه بمراتب زیادتر از ارزش مصرفی است که از دستمزد شوهر به او میرسد. کارخانگی با کاهش مدت زمان کار لازم و با ارزش نیروی کار دستمزدی در سرمایه داری کلاسیک از جمله عبارت از این است که کار دستمزدی، کار

آزادی است که کارگر از طریق ارائه آن در بازار کار، کار خود را در مقابل مبلغ معینی به کارفرما می فروشد. بقیه روز را برای خود آزاد است و تعهدی به کارفرما ندارد و در عین حال آزاد است تا کار خود را به کارفرمای دیگر بفروشد، اما کار خانگی کار آزاد نیست. برای زن خانه دار ساعت کار معینی وجود ندارد.

برای وی میان کارخانگی تفریح یا اسراحت، تفاوت زیادی وجود ندارد. نه روابط او با شوهر رابطه کارفرما و کارگر است و نه می تواند کارفرمای خود را عوض کند و نه قوانین خاصی به این روابط حکمروائی میکند. در سرمایه داری پیشرفته حداقل برای زن، قبل از ازدواج امکان اشتغال هرچند با دستمزد کمتر از مرد، اما وجود دارد. بهمین خاطر زنان شاغل قبل از طریق در آمد پدر تنها سرپرست و نانده خانه بحساب نمی آید. بنابراین نوع خاصی از روابط و مناسبات و فرهنگ شکل گرفته که آزادی و استقلال زن را نسبت به جوامع عقب مانده حدودی تامین کرده است. سیستم اخذ مالیات و شیوه برخورد دولت طوری است که زن را در جریان درآمد شوهر قرار میدهد، امکان اینکه شوهر مقداری از دستمزد خود را پنهان کند وجود ندارد و یا بسیار مشکل است از نظر واگذاری فرزندان، حق نفقه و غیره و قوانین طلاق حقوق خاصی را به زن تفویض کرده و سیستم رفاه اجتماعی این مکان را به زن تفویض کرده تا اجتماع از زنان بدون شوهر و بدون شغل حمایت نماید و نیز زن با اولاد حرامزاده خود (چه از شوهر قانونی و غیره) هم می تواند در جامعه زندگی کند و از طریق کمک هزینه مخارج فرزندان خود را تامین نماید. در سرمایه داری تقسیم جنسی کار بر اساس کار خانگی و کار دستمزدی از تقسیمات اولیه سازمان اجتماعی کار بوده است، معذا امروزه کالائی شدن خدمات خصوصی بخش بزرگی از کار خانگی را به بازار مصرف منتقل نموده است. از جمله بچه داری، مهدکودک، عروسی، زایمان،

نگهداری



از سالمندان و غیره و غیره در بازار مصرف انجام می گیرد. مقدار دیگری از کار خانگی بوسیله تهیه غذاهای آماده وسایل بچه داری، ظروف یکبار مصرف، بعهد تولید کالائی گذاشته شده. بدین ترتیب از میزان کارخانگی کاسته شده است. در ایران، اما تقسیم جنسی کار و فشار پیش از حد کار خانگی در فرهنگ و آداب و رسوم جامعه نیز بافته شده است. بیکاری، نیمه کاری و فصلی بودن کار مرد، تأثیری بر روی تقسیم کار نمی گذارد. شرکت زن ایرانی در محدوده اقتصاد خانواده عمدتاً از گرفتن «خرچی» روزمره فراتر نمی رود، در سیاست گذاری اقتصادی و طرح بوجه نقش مهمی ندارد. زن باید با صرفه جویی بیشتر به بازتولید نیروی کار برای سرمایه بپردازد. شدت کار و استثمار زن ایرانی در خانه با شدت کار زن در سرمایه داری پیشرفته قابل قیاس نیست. در ایران که زنان علاوه بر بچه داری و انجام کار خانه، نگهداری از سالمندان و در خیلی از مناطق رسیدگی به احشام را نیز برعهده دارند تولید سرمایه داری بخشی بسیار کوچکی از کار خانگی را آنهم برای خانواده هائی که از سطح درآمد بالاتری برخوردارند فراهم آورده است. تقریباً تمامی کار خانگی بر دوش زنان قرار دارد، زن ایرانی مجبور به انجام کار خانگی برای خرجی گرفتن از شوهر است (باز هم استثناً واقعیت بسیار کوچکی را مطرح میکنند)، در صورت کم کاری و اخراج و طلاق قوانین اجتماعی نه تنها هیچگونه حمایتی از وی بعمل نمی آورند بلکه در عرصه اجتماعی با خطر کشیده شدن اجباری به فحشا (افزایش فاجعه بار فحشا در ایران علیرغم قوانینی نظیر سنگسار و غیره مبتنی بر این واقعیت است) تحقیر و توهین توسط اقوام موجه است. برای زن ایرانی بعد از طلاق هیچ قانون و سازمان اجتماعی وجود ندارد که از وی پشتیبانی کند قوانین طلاق همه گونه حق تعرض به حقوق انسانی زن و اخراج او از خانه را به شوهر می دهد.

زن در بسیاری موارد تنها به خاطر خلاصی از سرگردانی و تامین معیشت خود تن به ازدواج می دهد جبر اقتصادی و نا امنی او را مجبور می سازد تا بدنبال پیدا کردن شوهر باشد. هم اکنون قوانین ارتجاعی صیغه، ازدواج موقت به این ستم غیرانسانی دامنه وحشتناکی بخشیده است. باین ترتیب کار خانگی نیز در شیوه تولید سرمایه داری و فوق بهره کشی که از زن صورت می گیرد و مبارزه برای آزادی و برابری را بیش از پیش با مبارزه طبقاتی بر علیه سرمایه داری توأم می سازد.



من در کجای جهان ایستاده ام

ای سرزمین من

با باری از فریادهای خفته و خونین

من در کجای جهان ایستاده ام

نموده و به زندانهای تهران و شهرهای تابعه آن منتقل نمود . در مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷ بدنبال فرمان خمینی جنایتکار و خونخوار ، جلادان جمهوری اسلامی هزاران ستاره اسیر در سیاه چالهای قرون وسطایی شب پرستان را به گلوله بستند و در صدها گور دستجمعی نظیر خاوران در نزدیک شهر تهران مدفون نمودند .

به این خیال که مدت زمانی دیگر میتوانند خدمتکاران مخلصی برای منافع و مصالح مفت خوران و امپریالیستهای حامی آنان باشند و برای نیل به این منظور هزاران انسان مبارز که پاکترین و شریفترین فرزندان خلق را تشکیل میداند را دستجمعی کشتار نمودند و کشورهای مدافع حقوق بشر نیز که در برابر کشتارهای خرداد سال ۶۰ سکوت را برگزیده بودند و بی شرمانه خود را بی اطلاع نشان می دادند ، بار دیگر و در سال ۶۷ در طمع غارت سرمایه های ملی خلقهای ستمدیده ایران چراغ سبز کشتار وحشیگری را به رژیم خونخوار جمهوری اسلامی نشان دادند . و شب پرستان حاکم بر میهنمان در مدت زمان کوتاهی قریب به سی هزار زندانی سیاسی را که اکثریت آنان را زندانیان سیاسی فدائی و مجاهد تشکیل میداد در زندانهای مخوف خویش کشتار نمودند .

در مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷ بعد از اتمام جنگ ناعادلانه و ضد خلقی دولتهای ایران و عراق و سرکشیدن جام زهر از جانب خمینی جنایتکار و قبول قطعنامه آتش بس ، رژیم هراسان جمهوری جهل و جنایات اسلامی از ترس گسترش مبارزات توده ای و اعتراضات مردمی که در طی هشت سال جنگ خائنانه با دولت عراق توانسته بود به بهانه دفاع از دین و خاک و میهن آنرا سرکوب نماید و هر صدای اعتراضی را به اتهام خدمت به بیگانگان و کفار خفه نماید ، این بار و پس از آتش بس با دولت عراق وجود هزاران زندانی سیاسی را در شرایط گسترش مبارزات اعتراضی توده ها که سالهای سال به بهانه های مختلف سرکوب شده بود ، به ضرر و زیان خویش دانسته و برای زهر چشم گرفتن از مردم و خلاصی از وجود هزاران زندانی سیاسی که بعد از آزادی از زندان نیروی بالفعل علیه رژیم بمنظور سرنگونی آن در روند مبارزات روبه گسترش توده ها را تشکیل میداد دست به قتل و عام وحشیانه و بی رحمانه هزاران زندانی سیاسی در سرتاسر ایران و بخصوص در مراکز ایران زد .

رژیم در هراس از خروش توده ها و اعتراض آنان در برابر چنین وحشیگری بی نظیری تمامی زندانیان سیاسی را از سرتاسر ایران طی ماه مرداد و با شروع عملیات فروغ جاویدان از جانب سازمان مجاهدین خلق ایران در اطراف شهر کرمانشاه جمع

« یادشان گرمی و راهشان پر راهرو باد »

هاس. یک فلسفه آزادی بخش همه را خرد می کنه. حیف از زبون فارسی که تو دهن شما رجاله هاس» کاشکی گداییم به زبون عربی می کردین: زبون ندبه و چسناله و گدایی. تف! پرده با قیطان سبز مرده رنگی بسته شده بود. سید آن را چند مرتبه باز کرد و دوباره آن ها را بست. تو پرده عکس یک لشکر آدم بود با خود و زره و نیزه و شمشیر و سیل های کلفت و چشمان وردریده و ابروان پیوست و لبان سرخگون زنانه که همه آن ها یک خال رو لپشان چسبیده بود. فرمانده سپاه سیدی بود درشت شبیه سید صاحب پرده. گویی آن را عینا از روی شکل سید صاحب پرده کشیده بودند، تنها یک خال درشت رو گونه تصویر بود که سید صاحب پرده آن را نداشت. تصویر هم همان طور مثل سید صاحب پرده شال سبز به سر و دور کمرش پیچیده بود و سرخ رو و تنومند و بزنی بهادر بود. یک هاله نور تند هم دور سر فرمانده سپاه تنوره می کشید و به هوا می رفت. یک شمشیر دو شاخه خونین تو دستش بود. دور ورش گله بگله عکس یک عالمه سر بریده و تن بی سر، با گردن های خونین و دست و پای قلم شده ولو بود. پشت سر لشگریان نخل بود و خیمه بود و شتر بود و صحرای برهوت بود. روبروی فرمانده سپاه، یک آدم دیگر بود که از همان قماش باقی سپاهیان پرده بود و درحالی که انگشت دستش را حیران به دندان گزیده بود ایستاده بود و شمشیر فرمانده سپاه او را تا ناف شقه کرده بود و خون از دو نیمه های تنش بیرون زده بود. سپاه کنار آب بود، کنار دریا، یا رود. یک ماهی گنده که صورتش شکل آدمیزاد بود تا کمر از آب بیرون آمده بود و ظاهرا داشت با فرمانده سپاه حرف می زد. ماهی چشمان بادامی شکل و آرواره های برآمده داشت. و گویی تو دهنش یکدست دندان مصنوعی بود که برای دهنش بزرگ بود. چشمان وق زده اش به قدر یک بادام درشت بود و مژه و ابرو داشت و خوشحال به نظر می رسید. معلوم بود که این ماهی سرکرده ماهی هایی بود که پشت سرش بهم فشرده صف کشیده بودند و همه چشمان بادامی و دندان مصنوعی داشتند. سرکرده ماهی ها ظاهرا داشت با فرمانده سپاه حرف می زد و ماهی های دیگر نگاه می کردند. در این هنگام سید فریاد کشید: «علی در سرازیری قبر به فریادت برسه یک صلاوة بلند ختم کن.»

در قسمت اول داستان خواندیم که ، جواد میرفت به کلکته تا درس بخواند . سالی دوبار این راه را می رفت ، و از این رو با کشتی و مسافرین جورواجور همیشگی آن آشنا بود ، اما آن چه در این سفر آزارش می داد ، گروه بسیاری از مسافرین جورواجور و زوآر رنگ و رانگی بودند که بلیت درجه سه داشتند و روی سطح کشتی پهلوی او تو همدیگر وول می زدند. اما اکنون که او هم رو سطحه جا داشت ناچار بود دست کم از بوشهر تا بصره را با صد جور آدم دیگه همنشین و دمخور باشد و تو روی آن ها نگاه کند و جار و جنجالشان را تحمل کند . فصل زیارت بود . مسافرین درجه یک و دو ، در اتاق های خود در طبقه های بالای کشتی جا گرفته بودند و گروهی از آن ها که کاری نداشتند رو نرده های عرشه خم شده بودند و به مسافرین درجه سه و دریا نگاه می کردند . همه جا پر بود از زوار و مسافرین ایرانی و هندی و افغانی و عرب و سیاه و سفید و زن و بچه که تو هم وول می زدند . کشتی یکراست می رفت به بصره و از آن جا برمیگشت به کویت و از آن جا به بحرین و سپس به قطر و از آن جا یکراست می رفت به کراچی و جواد از کراچی با ترن می رفت به کلکته در طول سفر با سیدی روبرو شد که با توسل به خرافات و معرکی گیری از مسافران آخادی میکرد و اینک ادامه داستان

چراغ آخر نوشته صادق چوبک (بخش دو)

من می خوام از دس یه جونمرد که صدقش با خونواده پیغمبر صاف باشه دشت کنم. تورو بهمون پیغمبر، اگه ذره ای به آن رسول شک داری پولتو واسیه خودت نگه دارد . من همچو پولی رو نمی خوام . همچو پولی واسیه من از آتش جهنم سوزنده تره . شرط دیگش اینه که باهاس پولت حلال باشه . پول حلالو باهاس در راه حسین خرج کنی . مردک لاغری ، با گردن باریک که ریش کوسه ای داشت و شال شلوق چرک مرده ای دور سرش ول بود از پای بار و بند مختصر خود برخاست و پیش سید رفت. سید پیش دوید و دستمال چرک چروکی از جیب درآورد و رو زمین پهن کرد و گفت: « پول رو بدس من نده. این پول رو تو به علی دادی بذارش میون همین دسمال. بسم الله الرحمن الرحیم ناد علیا مظهر العجایب . «دشت کردیم از دس حلالزاده که برهرچی حرومزداده س لعنت بگو بشباد. و جمعیت نعره کشید بشبار» آن مرد پول را گذاشت تو دستمال و برگشت سرجایش. « برو مرد، که حق دس دهنده تو رو زیردس نکنه . برو که همیشه نونت گرم و آبت سرد باشه. عوض از دلدل سوار صحرای محشر بگیری. جواد با دلچرکی و چندش گزنده ای به سید نگاه می کرد. از او و مردمی که با گردن کشیده و دهن باز به او نگاه می کردند بیزار شده بود. « اینم ستایشگر یکی از اون ستاره کوره

«صل آل محمد و آل محمد» باز سید داد کشید: «بی ایمون از دنیا نری بلندتر.» «الله... مصّل علی... صل آل محمد و آل محمد.» سید ادامه داد: «ای مردم این تمثالو که می بینین جنگ صفین شاه مردان علیه. اون بزرگوار که ذوالفقار تو مشتته. خود اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب دوماد پیغمبره. او یازده امامی که عاشق جمال همشون هسی و می پرستیشون اولاد این بزرگوارن. اینا برگزیدگان رب الارباب اند. حال من دوازه نفر تو این جمع می خوام که دوازه تا چراغ ناقابل نذر دوازه امام بکنه. اما یه دقه پولتو نگهدار تا چن کلمه از جهنم برات بگم. جهنم حکایتیه.

از قیامت خبری می شنوی، دستی از دور بر آتش داری.

من یه خردوشو واست می گم. می دونم طاقت نداری همشو بشنوی. اون پرده جهنم من تو این جعبه علیحده س یه روز تموم باید واست شرحشو بگم. حق تعالی به جبریل فرمود هزار سال آتش جهنمو دمیدنش تا سفید شد. بعد هزار سال دیگه دمیدنش تا سرخ شد. هزار سال دیگه دمیدنش تا سیاه شد. اگه یک قطره از عرق جهنم که از تن اهل جهنم و چرک فرج زنان زناکارس و تو دیگ های جهنم می جوشه و به عوض آب بخورد اهل جهنم می دن، تو تموم آب های دنیا «که این دریا عظیم یه قطره ش حساب می شه» بریزن، جمیع اهل دنیا از بو گندش خفه می شن. اگه یه حلقه از زنجیرای هفتاد ذرعی که تو گردن یکایک اهل جهنمه میون زمین و آسمون آویزون کنن، تموم دنیا از گرمیش می گدازه و آب می شه. اگه یه دونه پیرهنی که اهل جهنم می پوشن تو این دنیا بیفته زمین و آسمون آتیش می زنه. وختی یکی به جهنم میفته هفتاد سال طول می کشه تا خودشو از ته اون بالا بکشه. تازه اون بالا که رسید، ملایکه با گرزهای گداخته می زنن تو سرش و پرتش می کنن سرجای اولش. باز روز از نو روزی از نو سبحان اله. برادرم، خواهرم، گوشتو خوب واکن. این آتشی که تو این دنیا باش سروکار داری و باش آش و پلو درس می کنی یه نمونه کوچیکه از آتش جهنم. فرقی اینه که آتش جهنمو هفتاد بار با آب خاموشش کردن تا شده این که تو باش آش و پلو می پزی. سبحان اله. روز قیامت جهنمو به صحرای محشر میارن که پل صراط رو روش بنا کنن. جهنم

هفتاد در داره. از یه درش فرعون و قارون و هامان میرن تو، از یه درش تموم بنی امیه میرن تو، از یک درش دشمنان علی و اونایی که با ما جنگ دارن و می خوان معرکه مونو بهم بزنن میرن توش. این در از همه درای دیگه بزرگتره. باقیشو نمی گم طاقت نداری. اگه حق تعالی به جهنم اجازه بده که یه نفس ذره بکشه، هرچه رو زمینه نابود می شه. اهل جهنم به خدا پناه می برن از گرمی و تعفن اون. اونجا یه کوهی هس که جمیع اهل اونجا به خدا پناه می برن از گند و کثافت اون کوه. و تو اون کوه دره ای است که اهل کوه به خدا می نالند از گرمی و کثافت اون دره و تو اون دره چاهیه که پناه بر خدا از حرارت و تعفن اون چاه و تو اون چاه ازدهاییه که چه جور می بگم تو خودت عقل و شعور داری بفهم. تو شکم این ازدها هفت تا صندوق هس که تو یکیش قابلیه که برادرش هابیلو کشت. تو یکیش نمروده که با ابراهیم خلیل دعوا کرد و گفت من مرده رو زنده می کنم. تف به روی ملعونت تو شپشو می تونی زنده کنی که آدمو زنده کنی؟ تو یکیش یهوده که یهود رو گمراه کرد تو یکیش یونسه که نصارا رو گمراه کرد و تو دوتای دیگش چیزای دیگس. دیگه باقیشو نمی گم طاقتشو نداری. حالا مردم حق ما یه پول خریدیه. هرجوری باشه می رسه. فرمود تو سفر صدقه بدین. صدقه تورو به خدا نزدیک می کنه. صدقه قضا و بلا رو از جونت دور می کنه. صدقه مرگو برات آسون می کنه. صدقه مالتو زیاد می کنه. صدقه سپر آتش جهنمه. صدقه کلید رزقه. صدقه فقر و نابود می کنه. صدقه روز قیامت مته چتر رو سرت سایه می ندازه و نمی ذاره آفتاب قیامت که یه وجب بالای سرت پایین اومده و مغز تو می سوزونه بت کارگر بشه. صدقه هفتاد بلا رو از جونت دور می کنه. آتیش نمی گیری. زیر هوار نمی ری. دیونه نمی شی. تو دریا غرق نمی شی. صدقه از کام هفتاد شیطان بیرون میاد و هر یکی از اون ها مانع می شه که صدقه بدس سایل برسه. اینو بدون که صدقه اول بدس خدا می رسه و بعدش بدس ما سایل می رسه. اما من ازت صدقه نمی خوام. من ذاکر حسینم. بجده ام زهرا قسم که من روضه خون بودم. اومدم دیدم یه جا موندن فایده نداره. فرمود.

چو ماکیان بدر خانه چند بینی جور،

چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار؟

زمین لگد خورد از گاو و خر به علت آن،

که ساکن است، نه مانند آسمان دوار.

اومدم خونه و زندگیمو از هم پاشیدم و آواره دریا شدم تا ذکر چارده معصومو بگوش خلق هفت پر کنه عالم برسونم. ما صدقه نمی خوایم. ما پول زحمت خودمونو می خوایم. خدا بسر شاهده، من هر ذکری که روز می گم شبش از گلو درد خوابم نمی بره، خیال می کنی کار آسونیه. گلو آدم جر می خورده. «

در این هنگام چشمان سید گرد شد و به گوشه ای از معرکه خیره ماند. لحظه ای ساکن ماند. چهره اش از خشم خونین شده بود. تنها یک گوشه خیره مانده بود. گویی ناظر نزدیک شدن روح پلیدی بود. نگاه مردم هم کم کم به همان نقطه که سید نگاه می کرد برگشت. در خاموشی و خشمی که او را از حرکت باز داشته بود ناگهان آرام و تحریک کننده و با لحن خشم آلودی گفت: «مردم تو معرکه ما خرمگس افتاده. نه یکی، بلکه دو تا خرمگس ناتو. اونجا دوتا مجنون می بینم که دارن می خندن. نمی دونن خنده جاش اینجا نیس. نمی دونن مسجد جای خندیدن نیس. لاله الا الله. فرمود اوناییکه تو این دنیا بخندن باهاس تو اون دنیا گریه کنن. بدبخت این دنیای فانی جای گریه اس و هرکی این جا گریه کنه عوضش تو بهشت می خنده. یک روز رسول خدا به جماعتی از انصار گذر فرمود دید اونا دارن برای خودشون می گن و می خندن. فرمود ای مردم معلومه که زندگی شما رو مغرور کرده که می خندین. برید به قبرها نگاه کنین تا آخر و عاقبت خودتونو به چشم ببینین. به روز قیامت و عذاب الهی فکر کنین و عبرت بگیرین. حالا من می بینم این دو بیچاره دهنشونو مته شتر واکردن و به دسگاه ما می خندن. نه به دستگاه ما، به دستگاه خدا می خندن. تقصیرم ندارن. اینا نمی دونن که قهقهه کار شیطان رجیمه. «خاموش شد، ولی هنوز نگاهش تو جمعیت می دوید و می خواست ببیند دیگر کی ها هستند که می خواهند معرکه اش را تق و لقی کنند. ناگهان فریاد ترسناکی از ته جگر کشید و پایش را به زمین کوفت و گفت: «والدزناسه حاسد. بذات پروردگار قسمه اگه بخوای بی حرمتی کنی یه هو می کشم دود می شی میری هوا. اگه دل ساداتو بشکنی ذریت از زمین نابود می شه. نسلت منقرض می شه. حالا دیگه خودت میدونی.» آرام شد و

خشم از گفتارش پرید. احوالش عوض شده بود و حالا دیگر دوستانه به جمعیت نگاه می کرد. دیگر سر دعوا نداشت. حالا دیگر می خواست دل مردم را به دست بیاورد. سپس خواهشمندانه گفت: «حالا بگو لا اله الا الله. نپرسیدی چرا. حق تعالی به حضرت موسی خطاب فرمود اگه تموم آسمونا و ساکنین اون و تموم زمین و ساکنین اون تو یه کپه ترازو بذارن و لاله الا الله رو تو یه کپه دیگه بذارن لا اله الا الله می چربه. «حال بلند بگو لاله الا الله مردم نعره کشیدن لاله الا الله. «از صدقه می گفتم. حالا اینم بشنو تا برم دعوات کن. بچه جون واسه چی اینقده تو خودت وول می خوری. شاش داری؟ روزی یهودی ملعونی بر حضرت رسالت گذشت و گفت السام علیک. یعنی مرگ بر تو، نکفت السلام علیک یعنی درود بر تو. حضرت در جوابش فرمود که بر تو باد. صحابه عرض کردن بر تو سلام به مرگ کرد و از خدا مرگ شما رو طلبید. فرمود همون که او برای من خواسته بود منم براش خواستم و امروز ماری از پشت سر او رو خواهد گزید و خواهد مرد. یهودی ملعون هیزم شکن بود. رفت صحرا هیزم بیاره. وختی برگشت، حضرت تعجب فرمود که یهودی رو زنده دید. پرسید ای یهودی امروز چکار کردی؟ عرض کرد دو تا گرده نون داشتم یکیشو خودم خوردم و یکیشو دادم به گدا. فرمود بار هیزمتو بذار زمین. تا گذاشت، ماری عظیم از لای هیزما بیرون اومد که تکه چوبی تو دهنش بود. حضرت فرمود مار رو ببین، همون صدقه ای که در راه خدا دادی بلا رو از جونت برداشت. خداوند تو دهن این مار چوب گذاشت که تو رو نگره. سبحان الله.» حالا ای عاشقان قبر جدم حسین! من از میون این جمعیت می خوام که دوازه نفر دوازه تا چراغ ناقابل نذر سفره ما بکنن. من چیز زیادی نمی خوام. پول هر جا هس خوبه. مام مته شما زواریم و دنیا رو می گردیم و می تونیم خرجش کنیم. موجی در جمعیت برخاست. چند نفر از لای جمعیت کنار کشیدند. سید خیلی مظلوم و قابل ترحم ایستاده بود و با خودش می گفت: «گمونم اون چن نفری که در رفتن، عمری بودن. باهاس هوای کارو داشته باشم. یه وخت نریزن سرم نفلم کنن. این عمریا خیلی بد کینن. حالا بگو مردکه دبنگ اینقده وراچی کردی می خواسی دیگه اسم عمر و ابوبکرو نیاری. چکنم، عاده حالا خیلی بد شد. اما اگه به همین



مردان علیه، ای مردم این تمثال مبارک رو که رو این پرده
میبینین تصویر جنگ صفین علی مرتضاس. اون بزرگوارم که
میبینین ذوالفقار تو مشتت گرفته خود مولای متقیانه. ایها الناس!
ما علی را خدا نمی دانیم، از خدا هم جدا نم یدانیم. آهای شیعیان
علی! من می خوام امروز رو این کشتی آتشی، که علی ناخداشه،
مولات علی رو بت بشناسونم. می خوام بدونی که شفیع روز
قیومت کیه. می خوام بدونی دس به دومن کی زدی. ای
علیجان!» سپس به آواز خواند:

«زادم هم محمد بود منظور ،

علی پس معنی نورعلی نور ،

محمد با علی گرچه دو اسم اند ،

ولی یک روح که اندر دوجسم اند ،

اگر آن یک علی شد و آن محمد ،

علی نبود جدا هرگز ز احمد ،

یکی نوراند و از یک منبع آیند ،

دو، اندر چشم احوال می نمایند ،

محمد سایه نور خدا بود ،

علی آینه ایزد نما بود ،

محمد تاجدار ملک لولاک ،

علی خود باعث ایجاد افلاک ،

خدا را آنکه محبوب و ولی بود ،

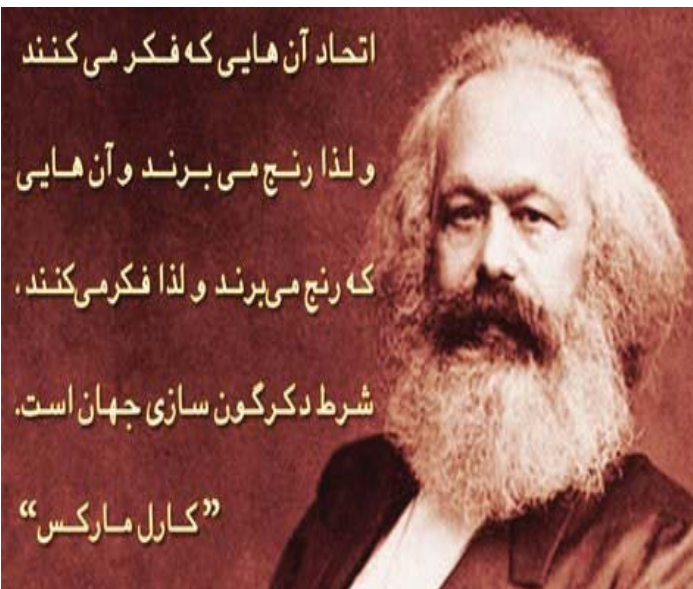
علی بود و علی بود و علی بود . «

ادامه در شماره آینده

جا کار تموم بشه میبایس کلاهمو بندازم آسمون. خلیا دساشون
بلند کردن که پول بدن. بدنیس. کارم می گیره. «بیش از انتظار
سید مردم برای دادن پول دستهایشان را دراز کرده بودند. سید به
چابکی خم شد و از لای بار و بنه اش یک جام ورشو براق بیرون
آورد و به دور افتاد. تند تند جام را تو جمعیت می گرداند و پشت
سر هم می گفت:

از صاحب ذوالفقار عوض بگیری ، قره‌العین محمد مصطفی
عوضت بده ، صاحب ذوالجناح عوضت بده ، از بیمار کربلا عوض
بگیری ، از ابا جعفر عوض بگیری ، صادق آل محمد عوضت بده
، سید بشر وشافع محشر عوضت بده ، از ضامن آهو عوض
بگیری ، امام نهم عوضت بده ، از کل بوستان مرتضوی علینقی
عوض بگیری ، سید اولیا و فخر اسفیا عوضت بده ، از امام زمان
عوض بگیری.»

درست از دوازده نفر پول گرفت و سکه سیزدهمی را پس زد. چند
نفری هم به او اسکناس داده بودند. به چند نفر دیگر که باز
دستشان برای دادن پول دراز بود گفت: «الهی درد و بلاتون
بخورده بچون هرچی نامرد بی مروده. پولتو نگردار برای بعد. من
این دو رو به اسم دوازه امام جمع کردم و سیزه تاش نمی کنم.
سیزده نحسه. پولتو نگردار. تو این پولو وقف گلوی بریده حسین
کردی و در راه اونم از خودت دورش می کنی. غصه نخور. تازه
اول عشق است اضطراب مکن. بهم میرسیم. پولتونو نگردارین و
چشم و گوشتونو واز کنین. «سپس آرام برگشت و جام را گذاشت
گوشه دستمالی که وسط معرکه پهن بود. و بعد با گام های
شمرده به سوی پرده راهی شد و بغل آن ایستاد و نعره کشید.
«امام ششم حضرت صادق بیکی از صحابه فرمودن: می خوام
یه چیزی بت یاد بدم که تورو از آتش جهنم دور نگهداره؟ عرض
کرد جانم به فدایت چرا نمی خوام. مگه بهترم چیزی تو
دنیا هس؟ فرمودن بگو اللهم صل آل محمد و آل محمد. حالا می
خوام یه جوروی این کشتی رو بلرزونی که کفار حساب کار خودشو
بکنه. حال پشت سرهم سه تا صلوات بلند ختم کن. «پس از آنکه
صلوات ها پشت سرهم و بلند ختم شد و لرز تازه ای - غیر از
آنچه را که آتسخانه کشتی در تن آن انداخته بود پیدا نشد ، سید
با گلوی خراشیده و التهاب گفت: «گفتم جنگ جنگ صفین شاه





را علیه امپریالیسم بالا نگاه داشته است و همه زندگی خود را وقف آزادی طبقه کارگر، ملت و بشریت، استقلال و آزادی، برای سوسیالیسم و کمونیسم نمود. وی روحیه استقلال طلبی و حاکمیت طلبی را برافراشته، مارکسیسم-لنینیسم را در شرایط مشخص کشور ما خلاقانه بمورد استفاده گذارد و وطن پرستی واقعی را با انترناسیونالیسم پرولتری توأم نمود. وی تجسم تلفیق پسندیده‌ترین سنن ملت ویتنام با ایدئولوژی انقلابی بینای عصر ما، مارکسیسم-لنینیسم بود.

از وصیتنامه هوشی مین

«... اگرچه در مقایسه با سال‌های گذشته، سلامت من تا حدی ضعیف شده است، اما ذهنم هنوز روشن و سالم است. موقعی که انسان در آن سوی ۷۰ سالگی قرار می‌گیرد، از این که سلامتی رو به زوال می‌گذارد نباید متعجب شد. اما چه کسی می‌تواند پیش‌بینی کند که من تا چه موقع قادر به خدمت به انقلاب، میهن، و مردم خواهم بود؟ به این دلیل است که من برای آماده شدن برای زمانی که به کارل مارکس و لنین عزیز و دیگر بزرگان انقلابی خواهم پیوست، این چند سطر را از خود باقی می‌گذارم ... هر عضو حزب، هر کادر حزب، باید عمیقاً با اخلاق انقلابی عجین بوده، و از خود ابتکار، صرفه‌جویی، پای‌بندی به اصول، درستی، وقف کامل خود به امور همگانی، را نشان داده و سرمشق از خود گذشته‌گی باشد. حزب باید پاکیزگی کامل خود را حفظ کند، حزب باید شایسته نقش خود به عنوان رهبر و خدمت‌گزار صادق مردم باقی بماند ... تعلیم و آموزش نسل انقلابی آینده یک وظیفه بسیار مهم و ضروری است... حزب باید برنامه اقتصادی و فرهنگی مناسبی را تنظیم کند که در آن ارتقای مستمر سطح زندگی مردم در نظر گرفته شده باشد ... من در طول زندگی‌ام، صمیمانه و با همه توان به میهن، انقلاب و مردم خدمت کرده‌ام. اگر امروز از دنیا بروم، از هیچ کاری که کرده‌ام، پشیمان نخواهم بود. تنها افسوس من به این خاطر است که نتوانستم بهتر و بیش‌تر خدمت کنم. پس از درگذشت من، از مراسم تشییع جنازه با شکوه و ائتلاف وقت و پول مردم باید اجتناب شود. در پایان، برای همه مردم، برای کل حزب، کل ارتش، برای برادر زاده‌هایم، برای جوانان و کودکان، محبت جاوید را باقی می‌گذارم. هم‌چنین درودهای دوستانه خود را به رفقا، دوستان، جوانان و کودکان جهان می‌فرستم. آرزوی آخر من این است که کل حزب و مردم ما که تنگاتنگ در مبارزه متحد شده، یک ویتنام صلح‌دوست، متحد، مستقل، دموکراتیک و پیش‌رفته بنا نهاده و نقش ارزشمندی در انقلاب جهانی ایفا کنند.»

رفیق «هوشی مین» کمونیستی خستگی‌ناپذیر بود که از همان اوائل زندگی خود به فعالیت‌های انقلابی روی آورد. زندگی‌اش را در راه آزادی طبقه کارگر و مبارزه علیه امپریالیسم نهاد. او یکی از فعالین و اولین اعضاء حزب کمونیست فرانسه بود که در سال ۱۹۲۱ به‌مراه تعدادی از رزمندگان مستعمرات فرانسه «اتحاد بین المستعمرات» را بمنظور مبارزه‌ای هماهنگ و پی‌گیر علیه امپریالیسم فرانسه پایه‌گذاری کرد. رفیق «هوشی مین» بعنوان یک کمونیست، با ایمان زوال‌ناپذیرش به نقش توده‌ها در تاریخ، تلاش گسترده‌ای را بمنظور تشکل و آگاهی توده‌ها بمنظور برانداختن سلطه امپریالیسم فرانسوی و مرتجعین داخلی، از هندوچین آغاز نمود. او پی‌گیرانه در راه ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر تلاش نمود و در فراخوان تأسیس حزب چنین گفت:

«یک حزب کمونیست در هندوچین تأسیس شده است، این حزب طبقه کارگر است. حزب به طبقه کارگر در انقلاب و مبارزه برای خواسته‌های تمام مردم ستمدیده و استثمار شده ما رهنمود خواهد داد. از هم اکنون ما باید به حزب بی‌یوندم و به آن کمک کنیم و از آن پیروی کنیم.»

در اثر رهبری درست رفیق «هوشی مین» حزب کمونیست ویتنام، جنبش ضدامپریالیستی-دموکراتیک توده‌ها را به بهترین وجه رهبری نمود. فراخواندن هوشی مین برای قیام عمومی در لحظه مناسب بیانگر توانائی او در رهبری صحیح توده‌ها بود.

«زمان تعیین‌کننده برای سرنوشت ملت ما فرارسیده است، بگذار همه مردم کشور بپاخیزند، با نیروی خودمان خود را آزاد سازیم، بسیاری از مردم ستمدیده جهان برای بدست آوردن استقلال از یکدیگر پیشی می‌گیرند، ما نمی‌توانیم عقب بمانیم، به پیش! به پیش در زیر پرچم ویت مینه، بگذار مردم ما شجاعانه به پیش گام بردارند...»

هوشی مین می‌گفت: «در شرایط مساعد برای جنبش انقلابی در این عصر هر ملتی، حتی یک ملت کوچک، مشروط بر آنکه بطور صمیمانه متحد بوده و قاطعانه بر مبنای یک خط سیاسی و نظامی صحیح مبارزه نماید و با کمک و پشتیبانی فعالانه اردوگاه سوسیالیست و مردم انقلابی در جهان می‌تواند امپریالیست تجاوزکار، منجمله سرکرده آنها، ایالات متحده را شکست دهد.» و این امر از ایمان او به توده‌ها ناشی می‌شد. «هوشی مین» در روز سوم سپتامبر پس از سالها مبارزه و تلاش درگذشت اما «هوشی مین» و تمام کسانی که در راه رهایی طبقه کارگر مبارزه کرده‌اند زنده‌اند و چنین شخصیت‌هایی در تاریخ جاودانه‌اند. کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام در فراخوان خود چنین گفت: «رفیق هوشی مین یک میهن‌پرست بزرگ، یک شاگرد وفادار کارل مارس و لنین، روحیه مبارزه‌آشتی‌ناپذیر

الیگارشی (oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبانهای اورپایی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج الیگارشی عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروههای معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابر این یکی از اشکال حکومتی در نظامهای استثمارپرست. چنین شکل حکومتی در دورانهای مختلف اقتصادی و اجتماعی (برده داری و فئودالیته و سرمایه داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مستی افراد معدود ولی زورمند و مقتدر همه ی اهرمهای را بدست خود گرفته و بر توده ی عظیم مردم حکمروائی میکردند. اینست مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه از لغت یونانی اولیگارکیا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان بمعنای حکومت عده ای قلیل بوده است، عده ای که البته قشر فوقانی ثروتمند جامعه را تشکیل میدادند و بهمین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه و یا هیئت حاکمه یا گروهی، معدود از نظر عده، ولی مقتدر از نظر نفوذ و ثروت، نیز مستفاد میشود. در اقتصادی و آثار سیاسی و اجتماعی عبارت الیگارشی مالی نیز بسیار رایج است. الیگارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از سرمایه داران بزرگ مالی که عملاً مالک انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دستهای خود نظارت بر شاخه های اساسی اقتصادی را متمرکز ساخته اند. بنابراین عبارت الیگارشی مالی یربوط بمرحله ی امپریالیسم، بالاترین مرحله ی رسیدن سرمایه داری، است. الیگارشی مالی، یعنی تسلط اقتصادی و سیاسی مستی سرمایه دار بزرگ، در عصر امپریالیسم پیدا میشود هنگامیکه عده ی کمی از انحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط را در همه ی شاخه های اقتصاد سرمایه داری احراز میکنند و در نتیجه ی آمیختگی سرمایه ی صنعتی و سرمایه بانکی انحصاری آنچه را که «سرمایه مالی» مینامیم بوجود میاید. اینست مفهوم الیگارشی مالی. عنوان نمونه در ایالات متحده ی امریکا یک گروه معدود از انحصارات بسیار قدرتمند مالی نظیر مورگان دوپن و روکفلر بر سراسر اقتصاد و سیاست کشور حکمروائی دارند. در خود امریکا این افراد به ۶۰ خانواده ی بزرگ معروفند

اگر چه از نه گروه تجاوز نمیکند. اینها تمام رشته های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و سایر وسائل تبلیغاتی و دستگاه دولتی و دانشگاهها و موسسات فنی و غیره و غیره را در دست گرفته اند. خانواده ی مرگان ۱۲ موسسه عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، نظامی، با ثروتی بیش از ۵۰ میلیارد دلار، خانواده ی روکفلر نه موسسه ی بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه ی ۴۰ میلیارد دلار، خانواده ی دوپن صنایع شیمیائی و اتومبیل سازی، خانواده ملون صنایع آلومینیوم، خانواده ی فورد صنایع اتومبیل سازی را تحت نظارت کامل دارند. در فرانسه این الیگارشی به ۲۰۰ «خانواده» معروف است که سرمایه های انحصاری، بانکها و صنایع را در اقتصاد فرانسه در دست دارند. روتشیلر، وندل، شنایدر، داسو، ماله از مهمترین خانواده های الیگارشی مالی در فرانسه هستند. الیگارشی مالی برای استقرار سیادت خود از وسائل و اشکال متنوع استفاده میکند، دهها و صدها موسسه و شعبه بزرگ و شرکت با نامهای مختلف تاسیس میکند، با شرکت در سایر موسسات و داشتن سهام بر آنها نظارت میکند، نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز می گستراند. الیگارشی مالی نه فقط از این طریق سودهای گزاف بدست می آورد و از صنایع جنگی استفاده های کلان میبرد و دستگاه دولتی و تبلیغاتی و تبلیغاتی را زیر سیادت خویش میکشد بلکه حاکم و الهام بخش سیاست داخلی و خارجی دولتها شده مشی آنها را نیز در اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوز کارانه ی امپریالیستی و نو استعماری تعیین میکند. در حقیقت بر اثر تسلط الیگارشی مالی آزادیهای دموکراتیک بورژوازی نیز منکوب میشود و نوعی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه حاکمه بوجود می آورد که آن را «پلوتوکراسی» مینامند. به این جهت است که از دیکتاتوری الیگارشی مالی سخن میگوئیم زیرا آنها در همه ی شئون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعال مایشا هستند.

امپریالیسم (amperialisme)

امپریالیسم عالیترین و آخرین مرحله ی سرمایه داریست. این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر آغاز میشود.

تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل و جوه مشخصه ی آن توسط ولادیمیر ابلیچ لنین صورت گرفت . وی پنج وجه مشخصه ی اساسی زیرین را برای امپریالیسم توصیف نمود :

۱ - تمرکز و تراکم تولید و سرمایه موجب ایجاد انحصارها (مونوپولها) شد . انحصارها در این مرحله نقش قاطع را در حیات اقتصادی بازی میکنند .

۲ - امتزاج و ترکیب سرمایه ی بانکی و سرمایه ی صنعتی به پیدایش سرمایه ی مالی و الیگارشسی مالی منجر گردید .

۳ - صدور سرمایه بجای صدور کالا اهمیت ویژه ای کسب میکند .

۴ - ایجاد اتحادیه ها و کنسرنهای انحصاری سرمایه داران . این اتحادیه ها بصورت کارتلها ، ترانسها و کنسرسیومها جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم میکنند .

۵ - پایان تقسیم منطقه ای سرزمینهای جهان بین بزرگترین و ثروتمندترین دول سرمایه داری و آغاز تجدید تقسیم آنها .

اساس اقتصادی و خصلت ویژه ی امپریالیسم عبارتست از تسلط انحصارها ، انحصارها در رشته های مختلف کاملا و همه جانبه اقتصاد و سیاست بزرگترین کشورهای سرمایه داری را در حیطه ی اقتدار و زیر سیطری خود میگیرند و رقابت آزاد از بین میرود .

سلطه انحصارها در حیات اقتصادی با نفوذ و قدرت روز افزون آنها در زمینه ی سیاسی همراه است که دستگاه دولتی را زیر فرمان خود میکشند و تحت الشعاع منافع خود میسازند و در این مرحله ی سرمایه داری . انحصارها امپراطوران قدر قدرتی در همه ی شئون هستند . خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه ی لاتینی ایمپریو بمعنی امپراطوری مشتق میشود . در این مرحله اشاعه ی کم و بیش دوران سرمایه داری در سراسر کره ی زمین جای خود را بتکامل جهشی و فلاکت آور داد . این امر موجب شدت و حدت بیسابقه ی کلیه ی تضادهای سرمایه داری یعنی تضادهای اقتصادی ، سیاسی ، طبقاتی و ملی گردید . مبارزه ی دول امپریالیستی بر سر بازار فروش و عرصه های سرمایه گذاری و بدست آوردن مواد خام و نیروی کار ارزان و احراز تسلط جهانی ، حدت بیسابقه ای یافت که در دوران تسلط بلامنازع امپریالیسم ،

امپریالیسم ناگزیر کار را بجنجنگهای ویرانی آور میکشاند . امپریالیسم در عین حال مرحله ی تلاش سرمایه داری ، مرحله ی پوسیدگی و احتضار آنست . امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است . در این مرحله ، در مجموع سیستم جهانی سرمایه داری ، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا پیدا میکند . تضاد بین کار و سرمایه ، تضاد دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره ، تضاد بین خود دول امپریالیستی هر چه بیشتر شدیدتر میشود . وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضادهای سه گانه میگردد . واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم بمعنای رکود و جمود مطلق سرمایه داری نیست . لنین مینوسید :

« اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تمایل بتلاشی و پوسیدگی مغایر با رشد سریع سرمایه داریست . »

تضادهای امپریالیسم موجب تسریع پروسه ی تبدیل سرمایه داری انحصاری دولتی گردیده است . این شکل در حالیکه سلطه ی انحصاری را بر زندگی مردم تقویت میکند نیروی انحصارها را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد میسازد تا خداکثر سود برای بورژوازی تامین شود و نظام سرمایه داری حفظ گردد . ولی نه این شکل ، نه نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور و نه انتگراسیون (یعنی درهم آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمانهای جدید مافوق ملی ، سیاسی و اقتصادی بمنظور پیوستگی دول و انحصارات سرمایه داری) نمیتواند پایه های پوسیده ی سرمایه داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضادهای ملی و بین المللی سرمایه داری را بگیرد . در حالیکه سود و مافوق سود انحصارها افزایش مییابد ، اتوماسیون (استفاده از وسائل خود کار در تولید) در شرایط سرمایه داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان بار میآورد . سلطه ی انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زیان وارد میسازد . واقعیات ، پوچ بودن تئوریهائی نظیر «سرمایه داری خلقی و دولت بهروزی همگانی» را ثابت کرده است . سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) شیوه های امپریالیسم و راه مقابله با آن را چنین تحلیل میکند : « بورژوازی

انحصارگر همه جا میکوشد این پندار موهوم را ایجاد کند که گویا به همه خواسته‌های زحمتکشان بدون تحول انقلابی نظام موجود میتوان دسترسی یافت. سرمایه داری بقصد استتار ماهیت استثمارگر و تجاوز گرانه خویش به اشاعه ی انواع نظریات آرایشگرانه از قبیل «سرمایه داری خلقی»، «دولت بهرروزی عمومی»، «جامعه ی فراوانی» و غیره توسل میجوید. جنبش انقلابی کارگری این نظریات دروغبن را افشا نموده علیه آنها با قاطیعت مبارزه میکند و بدینسان بحران ایدئولوژیک امپریالیسم را عمیقتر میسازد. توده های مردم همواره بیشتر از ایدئولوژیک امپریالیستی روی بر می گردانند. وجدان بشریت و خرد وی نمی تواند با بزهکاری یهای امپریالیسم آشتی کند. گناه دوجنگ جهانی که آنها ده ها میلیون انسان به هلاکت رسیدند، بر عهدی امپریالیسم است. امپریالیسم ماشین جنگی بیسابقه ای ساخته که منابع عظیم انسانی و مادی را می بلعد، با تازاندن مسابقات تسلیحاتی برای دهها سال آینده برنامه های تولید تسلیحات نوینی را تدوین میکند، حامل خطر جنگ جهانی هسته ایست که بصورت انفجار، در آتش آن صدها میلیون انسان نابود و کشورهای بکلی منهدم خواهند شد. فاشیسم، این رژیم ترور سیاسی و اردوگاههای مرگ، مولود امپریالیسم بود. امپریالیسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادیهای دموکراتیک یورش میبرد، شایستگی انسان را لگدمال میکند، نژادپرستی میپروراند. امپریالیسم مسئول محرومیتها و مصائب صدها میلیون انسان است، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده های عظیمی در کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین مجبورند در شرایط فقر، بیماری، بیسوادی، مناسبات اجتماعی عهد عتیق زیست کنند و خلقهای کاملی به مرگ تدریجی و نابودی محکوم شوند. سیر تکامل اجتماعی نشان میدهد که امپریالیسم با منافع حیاتی زحمتکشان یدی و فکری، اقشار اجتماعی گوناگون، ملتها و کشورها تصام می یابد. علیه امپریالیسم توده های همواره عظیمتر و جنبشهای اجتماعی، خلقهای یکجا به مبارزه برمیخیزند. برای پایان دادن به اعمال جنایتکارانه امپریالیسم که میتواند بلایای بازهم سنگینتری بر سر بشریت فرود آورد، میبایست طبقه کارگر، نیروهای دموکراتیک و انقلابی، خلقها

محتد شوند و مشترکا مبارزه بپردازند. لگام زدن بر متجاوزان و رهاندن بشریت از چنگ امپریالیسم رسالتی است بر عهده ی طبقه کارگر و تمام نیروهای ضد امپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم می رزمند. «
 اضمحلال انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان همزمان انجام نمیگیرد. ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری در دوران امپریالیسم موجب میشود که انقلاب در کشورهای مختلف در زمانهای مختلف صورت گیرد. بازمه لنین بود که تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط داد و تعالیم مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم نخست در یک یا در چند کشور سرمایه داری مجزا را تدوین نمود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بمنزله ی اثبات عملی این تئوری بود و جریان نابودی سرمایه داری انحصاری و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی مدت زمان تاریخی طولانی را در بر میگیرد که طی آن دو سیستم همزمان وجود خواهد داشت. عصر ما دوران این گذار از انقلاب کبیر اکتبر آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی انجامید همچنان ادامه دارد. اینک بزرگترین دولت امپریالیستی جهان امپریالیسم آمریکاست این تکامل یافته ترین کشور صنعتی سرمایه داری دارای نابهنجارترین اقتصاد نظامی شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است. امپریالیسم امریکا بیش از کلیه کشورهای سرمایه داری دیگر ثروت کشورهای آسیا و امریکای لاتین و افریقا را می رباید و با سیاست توطئه ی کودتاسازی، پیمانهای نظامی، کمک و قرضه مسابقه ی تسلیحاتی، مداخله ی نظامی، گامگستریسم سیاسی و غیره سعی میکند دول دیگر را مطیع خویش سازد و حق خاکمیت سایر دول رشد یافته ی سرمایه داری را نقض کند. امپریالیسم آمریکا اینک بزرگترین استثمارگر بین المللی، تکیه گاه عمدی ارتجاع جهانی و ژاندارم بین المللی است. خلقها هر روز مصممانهتر مبارزه علیه امپریالیسم برمیخیزند. اتحاد و اشتراک عمل نیروی عمده ضد امپریالیستی معاصر یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت‌های آزادیبخش ملی، و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری وثیقه ی پیروزی در این نبرد است.

ولی اسپارتاکوس میگوید: "هرکس باید به میل و اراده **بخش پنجم** فرار کرده، پیروزمندانه پیش می آید. اکنون شور و خود بجنگد و اگر کسی حاضر به جنگ نباشد، نباید کاری به کارش داشت." ولی در ضمن قدرت و توانایی غلامان را یادآوری میکند. "میرویم و میجنگیم، خوب هم میجنگیم، زیرا بهترین مردان جنگی هستیم." با عزمی راسخ و دل امیدوار قدم در راهی میگذارند که شکوه و عظمتش چشمها را خیره میسازد. حرف های درست یا نادرستی زده میشود و اسپارتاکوس میکوشید با قاطعیت تمام اندیشه های نادرست را در مغزها بشکند. غلامی میگوید: "ما در مقابل هر یکنفر سرباز پنج نفریم. آنها فرار میکنند." اسپارتاکوس احساس میکند به عمل دشمن کم اهمیت داده میشود و چنین دست کم گرفتنی موجب ضررهای بسیاری میگردد. چرا که دشمن آنچنان از خلق، این قدرت لایزال، بیم دارد که در مقابله با او تمامی نیروی خود را بکار میگیرد. پس باید دشمن را از نظر تاکتیکی قوی به حساب آورد. جواب میدهد: "خیر فرار نمیکنند، اینها هیچوقت فرار نمیکنند. یا آنها ما را میکشند، یا ما آنها را میکشیم و اگر ما آنها را بکشیم سرباز های دیگری خواهند آورد. ارتش روم حد و حدودی ندارد. غلامان با چشمان گشوده نگاهش میکنند و او متوجه میشود که باید پوشالی بودن قدرت کل دشمن را نیز یاد بیاورد." اگر دشمن ما، ارتش روم، حد و حدودی ندارد، غلامان نیز حد و حدودی ندارند." (از نظر استراتژی، هیچ قدرتی نمیتوان برای دشمن متصور شد ولی او را از لحاظ تاکتیکی باید قوی دانست.) اسپارتاکوس بسرعت تدارک میبیند. سلاحهایشان چاقو، سیخ کباب و کفگیر آشپزخانه است. با همین وسائل کم، اما با خشمی بزرگ که وجودشان را فرا گرفته بود، برای مصاف با بهترین سربازان روم آماده میشوند. بزودی سربازهای مسلح میرسند. با خودخواهی مغرورانه و با فرامین احمقانه ای که از افسرانشان گرفته اند؛ (وحشیانه) پیش میروند که در سر راه خود غلامان، این "تیکه زباله ها" را برویند. "زباله ها" که (با) شورش خود مانع از تحقق یافتن امیال ناپاک رومی ها گشته اند. می بایست به دشمن نشان داد که آنها چیزی بیشتر از "تیکه زباله ها" هستند و این در نبردهای آینده بوضوح بیان میشود. ابتدا در موسسه قهرمانانه می جنگیدند و بعد از کشتن و متفرق ساختن سربازها

یکپارچگی نیروها ، اجتناب از دسته دسته شدن ، شروع حمله و انتخاب موقع و محل نبرد (ابتکار عمل انقلابی) ، اجتناب از محاصره دشمن ، حمله بر ضعیف ترین نقطه آرایش دشمن . اینها قوانین جنگی ای بودند که الفبای جزوه های نظامی کراکوس را تشکیل می داد . ولی اسپارتاکوس با انجام اعمال صحیح اجازه استفاده از این تاکتیکها را به دشمن نداد . با اینهمه رویای اسپارتاکوس چیزی نبود که در آن زمان امکان تحقق یافتن داشته باشد ، در عصر حاضر ، عصر سرمایه داری ، که اقتصاد کشورهای سرمایه داری بر روی کارخانه های بزرگ و فابریک های بزرگی که در آنجا چندین هزار کارگر بطور اشتراکی روی ماشین های مجهز بکار مشغول هستند ، بنا شده است کارگران هیچگونه تملکی نسبت به ابزار کار نداشته و نه برای خود بلکه برای جامعه کار میکنند . این سیستم باعث میشود که تولید نه به کل جامعه ، بلکه به شخص سرمایه دار اختصاص داده شده . طرز شرکت کارگران در تولید یعنی کار اشتراکیشان پرورش دهنده ی خصوصیتی در آنهاست که با طبقاتی که کار انفرادی داشته و معتقد به مالکیت خصوصی هستند ، متفاوت است . کارگران خواستار توزیع اشتراکی تولید هستند . آنها معتقدند که انسانها باید یکسان از مزایای تولید بهره مند گردند . همان اعتقاد و خواستی که اسپارتاکوس همیشه داشت . منتها با این تفاوت که در عصر حاضر ، تولید اشتراکی امکان توزیع اشتراکی را میدهد و رویای کارگران همچنانکه در چندین کشور تحقق یافته در کشورهای دیگر نیز واقعیت خواهد یافت . ولی در عصر اسپارتاکوس ، بعلت متکامل نبودن ابزار تولید ، امکان ایجاد چنان جوامعی نبود و تاریخ نیز نمیتوانست به عقب برگشته و دوره کمون اولیه به عینه تکرار گردد .

ادامه دارد

آنکه هدفش تنها و تنها رستگاری انسان نباشد

و درد و درمان توده ها را نداند و نشاسد ...

روشنفکر نیست .

دزدی ست که با چراغ آمده .

احمد شاملو

نسبت به میابند ، همراه با هزاران خصوصیت خوب انقلابی که در او مجتمع بود سبب شده بود غلامان او را به رهبری خود برگزینند ولی اسپارتاکوس هرگز از این موقعیت برای خودنمائی استفاده نکرد . حتی در تصورش نیز نمی گنجید که خود را برتر از دیگران بداند و بخاطر همین برتریت امتیازاتی برای خود قائل بشود . به اندازه همه از نعمات زندگی استفاده میکرد و همراه آنها با تمام قدرتش میجنگید . افسانه های عصر طلایی ، عصری که در آن اربابی و غلامی وجود نداشت ، همه چیز مشترک بود و همه در انجام کارهای خوب ، آزادی کامل داشتند . بین زن و مرد فرقی نبود و هزاران مزیت دیگر هنوز وارد زبانها بود و همگی خاطره آنها بیاد داشتند ، مقدس میشمردند و احترام زیادی برای آنها قائل بودند . شورش آغاز شده و دامنه آن هر روز وسیعتر میشد . در هر گوشه غلامان زیادی مصمم به زیر پا گذاشتن تمام دنیا و تغییر سنگ به سنگ و آجر به آجر بودند به قیام میپیوستند . جویبار کوچک نهری شده و سیلی هم اکنون در حال بوجود آمدن بودن . در حال جنگ بودند و در هر جنگ سه چیز اصلی و مشخص وجود دارد . هدف ، راه کلی (برای رسیدن به این هدف) و راههای جزئی و شاخه هائیکه تشکیل دهنده راه اصلی هستند . این سه چیز در واقع هدف ، استراتژی و تاکتیوها هستند . هدف آنها زنده کردن عصر طلایی ، کشتن اربابها و از بین بردن قوانین ظلمانه روم بود ، اعلام می کنند : ” براهی خواهیم رفت که در گذشته رفتند . ” و قوانینی که برای جمع کوچکشان وضع میکنند قوانین عصر طلایی را در بردارد . ” هر چه به غنیمت می گیریم مال همه است و هیچکس جز اسلحه و لباس خود مالک چیزی نخواهد بود . ” استراتژی ، راه پیمائی در طول مزارع و خانه ها و دعوت غلامان به مبارزه و آزاد کردن آنهاست . غلامان با مشاهده جنبش آنها آن تردید و وحشتی را که با هر غلام همراه است و او را از دست بلند کردن روی اربابش باز میدارد از دست میدهند ، با پیوستن به قیام باعث ازدیاد نیروهای مبارزه گردیده و شکست نظامی بیشتری بر دشمن وارد می آید و در ضمن رومی ها علاوه بر متحمل شدن مخارج جنگ و تدارکات ، از لحاظ از دست دادن غلامان نیز شکست اقتصادی میخورند . تاکتیکهای کلی ای که بکار بستند عبارت بود از

(مایکل موزلی)

بالا و نزدیک کبد ظاهر می شود. اما بر

خلاف کوسه ها به تدریج به پایین می

رود. این غدد در زنان تبدیل به تخمدان و در

نزدیکی رحم مستقر می شود. آنها در مردان تبدیل

به بیضه می شود، اما برای پایین رفتن و ورود به

کیسه بیضه باید مسیر طولانی و دشواری را به

سمت جنوب طی کند.

در طی این سفر، دیواره شکم جنین مذکر ضعیف

می شود و به همین دلیل احتمال دچار شدن مردان به فتق در ناحیه کشاله ران بیشتر از زنان است.

فتق کشاله ران بصورت توده و یک برآمدگی ظاهر می شود و ممکن است دردناک باشد. این توده معمولاً هنگامیکه شما دراز می کشید ناپدید می

شود. این برآمدگی در واقع بخش هایی از شکم شماست که از دیواره ضعیف ماهیچه ای عبور می کند و بیضه های شما در هنگام حرکت خود به سمت پایین بر جای گذاشته است.

فتق کشاله ران معمولاً باید تحت جراحی قرار گیرد. اگر شما بدشانس و دچار آن هستید، ماهی را مقصر بدانید.

سکسکه

چارلز آزبورن آمریکایی افتخار آن را دارد که با ۶۸ سال سکسکه، از ۱۹۲۲ تا ۱۹۹۰، رکوردی جهانی برای خود ثبت کرده است. اما بنظر می رسد مقصر این هم ماهیانی هستند که اجداد ما بودند.

عامل سکسکه گرفتگی دیافراگم، عضله بزرگی در سینه است که با بلع غیراختیاری دنبال می شود. ریشه هر دوی اینها در آب است.

در ماهی ها پیامهای اعصابی که تنفس را کنترل می کند با سفری کوتاه از ساقه مغز به دستگاه تنفسی زیر گلو می رود. در انسانها این وضعیت کمی پیچیده تر است.

برای تنفس، ساقه مغز ما باید پیامی نه فقط به گلو، بلکه به سینه و دیافراگم بفرستد. این هماهنگی پیچیده به این معناست که اعصاب ممکن است گرفتگی عضلانی ایجاد کند که این خود به سکسکه منجر می شود.

وقتی سکسکه شروع شد، یک موتور ساده ای که بنظر می آید ما از یکی از اجداد دوزیست خود به ارث برده ایم آن را ادامه می دهد.

برای قورباغه ها، این عصب کنترل کننده، کارکرد مفیدی دارد. اجازه می

دهد دریچه شش هنگام تنفس باز بماند، اما هنگام خوردن آب بسته شود.

اما برای بشر و سایر پستاندارانی که سکسکه می کنند، این هیچ کارکردی ندارد و فقط نشانه دیگری است که ما با دوزیستان اجداد مشترکی داریم.

سیر تکاملی ماهی به بشر شاید

بنظر عجیب برسد، اما نه فقط

در فسیلها بلکه در بدن خود ما شواهدی

وجود دارد که این نظریه را تقویت می

کند.

صورت شما بارزترین بخش وجودی

شماست؛ به دنیای اطراف شما می گوید

که چه احساسی دارید، که هستید و از

کجا می آید. گرچه هرگز دو نفر صورتی کاملاً یکسان ندارند، همه چهره ها دارای خصایص مشترکی هستند: دو چشم، یک بینی، یک دهن و گودی بالای لب. شما هر روز این گودی پشت لب را در آینه می بینید و احتمالاً هرگز به آن فکر نمی کنید. هیچ کارکرد مشخصی ندارد. حادثه ای در منشاء بشری و نشانه ای از پیشینه ماهی بودن ما و چهره نخستین ما. صورت شما در نخستین ماه های حیات در رحم از هنگامی که به اندازه یک برنج بودید، تا زمانی که به اندازه یک کلیه رشد کردید شکل می گیرد. تصاویر ویدئویی از مراحل اولیه نمو جنین انسانی نشان می دهد که چگونه صورت انسان از چرخش و به هم رسیدن سه بخش اصلی شکل می گیرد. نحوه این روند تنها هنگامی معنا پیدا می کند که متوجه می شویم ما از نسل ماهی ها هستیم.

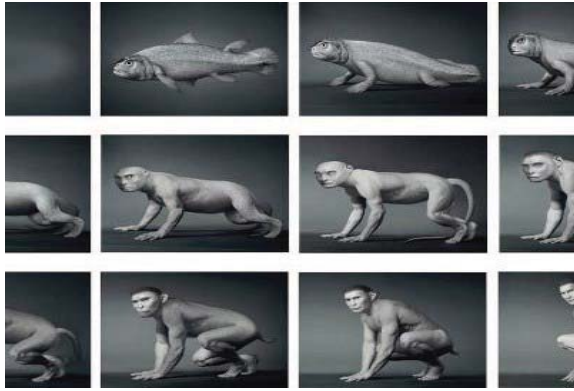
جنین انسانی در مراحل ابتدایی بسیار شبیه جنین سایر پستانداران، پرندگان و دوزیستان است. همه اینها از ماهی تکامل یافته اند.

چشمان ما در کنار سر ما پدیدار می شود، اما بعد به وسط جا به جا می شود. لب فوقانی و آرواره در گردن ظاهر می شود. سوراخ های بینی و بخش میانی لب های شما از بالای سر به پایین می آید.

همه این بافتها و ماهیچه ها بدون هیچ شکاف و نقصی به هم می رسد و پیوند می خورد. اما این همه تحول و جابه جایی فقط یک رد و اثر از خود به جای می گذارد: گودی پشت لب بالا. در طول این روند، کلیه این ذرات از بخشهای مختلف به هم می رسد و با دقت بالایی پیوند می خورد تا صورت انسانی را شکل دهد. این سه بخش باید در زمان مشخصی رشد کند و به هم برسد تا این پیوند بطور صحیح انجام شود. اگر حتی یکساعت تاخیر و یا تسریع صورت گیرد، نوزاد ممکن است لبی شکاف دار و چهره ای غیرمعمول داشته باشد.

آناتومی انسانی ویژگی های عجیب دیگری نیز دارد که تنها با این نظریه قابل توضیح است که ما از نسل ماهی ها هستیم.

برای مثال، اگر کوسه ای را بشکافید غدد جنسی آن را در بالای سینه و پشت کبد کشف خواهید کرد. غدد جنسی ما هم نظیر کوسه ها نخست در





زین آتش نهفته که در

سینه من است

خورشید شعله ایست که

در آسمان گرفت

همچنان در ضدیت با حلق های ایران پای می فشارند، خود را به آتش می کشم. به استقبال مرگ نمی شتایم چرا که عاشق مرگ نیستیم و به زندگی در «سرای باقی» هم اعتقادی ندارم. اما به ناگزیر در راه مرگ گام برمی دارم چرا که عاشق زندگی و نیز مانند هر جهان سومی دیگری می دانم: «آنکه جان نداد به جانان نمی رسد» دروغ گفته ام اگر بگویم که نمی ترسم و نیز اگر مدعی شوم که هدفم شهادت است، اما اگر ضرورتش ایجاب کند مرگ را می پذیرم و آن وقت شاید برای یک لحظه تاثیری داشته باشم. خون من رنگین تر از خون خلق کرد یا زنان حامله ای که اعدام شده اند یا دخترانی که به شنیع ترین اشکال شکنجه می گردند، (یا حتی آن زنانی که در پستوی اذهان بیمار فرهنگ مذهبی مرد ایرانی اسیر هستند) نیست اگر چه شجاعت، ایمان و بزرگی آنها را ندارم و بطریق اولی به اندازه آنها عاشق نیستیم. تنها سرمایه من در زندگی بی حاصلم، صداقتم بوده است و تنها دلخوشیم این بوده است که زنده به آن بوده ام که آرام و قرار نداشته باشم همین. " مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، مرگ بر نظام ولایت فقیه نابود باد بقایای خرد ستمشاهی، درود به زندگی درود به آزادی درود به خلقهای مبارز و رنج دیده جهان سوم، درود به ایران و همه خلق های ستمکش آن درود به نیروهای انقلابی و چپ ایران و جهان، درود به کمونیسم پیش به سوی تشکیل حزب و دولت عشق. " نیوشا فرهی؛ عاشق، دردمند، منتقد و هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، یکشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۷ در تبعید

بیست و پنج سال از آن روزی که نیوشا فرهی خود را در اعتراض به حضور علی خامنه ای در نیویورک برابر سازمان ملل در نیویورک با فریاد «مرگ بر خمینی» به آتش کشید گذشته است اما یاد و خاطره ش همچنان باقی ست. یکشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۶۶، نیوشا فرهی مدیر خانه کتاب لس آنجلس خود را در برابر مقر سازمان ملل در نیویورک به آتش کشید تا رئیس جمهور وقت ایران که زندانهایش مملو از زندانی بود، شکنجه، تجاوز، سرکوب و تیرباران مخالفان بیداد می کرد، در نیویورک از «حقوق بشر» سخن نگوید. نیوشا شاعر، نویسنده و منتقد نیز بود و هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) که به همراه گروهی از اپوزیسیون ایران از جمله هواداران این سازمان در برابر مقر سازمان ملل دست به تظاهرات گسترده ای علیه خامنه ای و نقض دهشتناک حقوق بشر در ایران دست به اعتراض زده بودند و ساعاتی پیش از آنکه خود را به آتش بکشد وصیت نامه ای از خود به جای گذاشت. خون من رنگین تر از خون خلق کرد یا زنان حامله ای که اعدام شده اند یا دخترانی که به شنیع ترین اشکال شکنجه می گردند، (یا حتی آن زنانی که در پستوی اذهان بیمار فرهنگ مذهبی مرد ایرانی اسیر هستند) نیست.

متن این وصیت نامه چنین است:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به آتش عشقت است در جریده عالم دوام مابه عنوان اعتراض به حضور خامنه ای جلاد در سازمان ملل و نیز اعتراض به سیاست های اولترا راست ریگان و همچنین عملکرد زهرآلود جوجه فاشیست های شاه الهی که

برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته تهران

tehran@fedayi.org

کمیته کرج

karaj@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

مسئولین پال تاک

paltalkroom@fedayi.org

کمیته امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org

آرشیو نشریه په ره سیلکه را از سایت های زیر دریافت کنید



www.fedayi.org

www.kare-online.org

(لس آنجلس) . رفقای نیوشا که غافلگیر شده بودند تلاش کردند تا وی را نجات دهند ، اما وی به دلیل سوختگی شدید جان باخت . مرگ وی تاثر بسیاری در میان ایرانیان و هنرمندان تبعیدی برانگیخت و بسیاری از هنرمندان و شاعران در وصف وی سرودند :

آتشفشان در آتش ، برای نیوشا فرهی

فریاد آتشین تو در ما چنان گرفت

کاین خاطر افسرده زگرماش جان گرفت

صد شعله شاخه زد ز توای سرو باغ عشق

و آتش به بیخ رخوت فصل خزان گرفت

جان را به دست شعله سپردی به باختر

بنگر که شور نور تو در خاوران گرفت

افسانه گشت عشق سمندر به سوختن

تا جان تو به آتش عشق آشیان گرفت

شورت شراره ندبه شوم شیخ و شاه

سوزت ستیزه با ستم سفلکان گرفت

یاد تو گشت مشعل عشق در زمین

فریاد "مرگ بر شب" تو آسمان گرفت

کوهی زشعله عشق بدل شد به شعله ای

مرد زمان کرد زمین شست چهره خویش

بربال شعله پر بسوی کهکشانش گرفت

زین پس چراغ عشق زسوز تو روشن است

یاری که همچون آب روان پاک بود و صاف

اینک ببین که آتش اندرمیان گرفت

آتش سزای همیشه خشک است و پیروپوک

دردا که اکنون پیکر نخل جوان گرفت

تا تو به دست خویشتن آتش به جان زدی

دودم به سر آمد و قلبم از آن گرفت

در سوگ تو نشسته ایم به خاکستریم ما

ای سوخته! غمان تو زما امان گرفت

ای داده خویشتن به آتش فنا

خواهی کجای را به جزا زلامکان گرفت

یارا! به سوختن نتوان ساختن زمین را

گر زجهان نئی ، جهان نتوان گرفت

شعری از رفیق مائو که رفیق حسن نوروزی در هنگام شهادت فدائیان خلق زیر لب با شوقی بی پایان زمزمه می کرد:

پنجه برگ ها آویزان است
و چنگال دشمنان تیز
و اینان پرنیانی امیدهایمان را می درند
در گندم زار زنجره ای می خواند
در خانه ، بی شوی زنی می نالد
ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می دهد
رودها دامن کشان پیش می روند و
دامن ابدیت را می شویند
و این خون ها که نبض هزاران مرد
در آن جاری ست زندگی را می شویند
تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند
و کودک برچهره پدر لبخند زند
من قطره ای از دریای بیکران خلقم
همچون شبی که زیور گل هاست

و همچون آن تک فروغ آسمان
که زمین را روشن می کند
با این همه من بی هیچ ام اگر نتابم، اگر نخندم
تازه اگر بگیریم و همچون شبنم که
گل ها فراموشش می کنند تبخیر شوم
شما خواهید بود و من در شما خاک شده ام
نه به من ، به اقیانوس ها بیاندیشید
نه به پای زخم دار ،
به قدم های استوار امیدوار باشید
شعله مانند خشم خوشه می دهد
و خشم خرمن سُرخ امیدهای فرو کوفته است
امسال خلق ، ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت
بیم مدارید
بیم مدارید

ای سحر شکفته شو،

آزاد باش در این زندگانی
به روی خلق غمگین من شادی بپاش
پاک کن اشک چشمانت را بخند تا که بهار بخندد
هر لاله زاری بخندد
تا به گل پژمرده ام زندگی بخشد.

ای خورشید چشمانت را بگشا
شکفته شو،
در این آخرین دم
در دل این قفس تاریک
تا من از تو زندگی جدید بیابم
شفق هایم دامن بگسترانند،
غنچه هایم شکفته گردند
تا به این خلق ها زندگی ببخشند
من همان دم که سپیده سرزند ،
بایستی از طوفان ها بگذرم
دست شسته از جان برای این خلق ها و انسان ها
اگر من نسوزم، گر تو نسوزی و ما نسوزیم
کدامین شعله ها این راه را روشن خواهد ساخت
خورشید هر روز از نو پدید می آید،
زندگی جریان می یابد
و این کائنات شکوفان می گردند
ای خوب من گریه نکن،
با گریستن چه کسی چاره ای یافته است
پاک کن اشک چشمانت را و بخند برای یگانگی با خلق

« فدائی خلق علیرضا نابدل »

گیرم که در باورتان به خاک نشستیم،
و ساقه های جوانم از ضربه های
تبرهاتان زخم دار است ،
با ریشه چه میکنید ؟!
گیرم که بر سر این بام
بنشسته در کمین ، پرنده ای
پرواز را علامت ممنوع میزنید ،
با جوجه های نشسته در آشیانه چه میکنید ؟!
گیرم که میزنید ،
گیرم که میبرید ،
گیرم که میکشید ،
با رویش ناگزیر جوانه چه میکنید ؟!!
« فدائی خلق خسرو گل سرخی »

parasitka



په ره سیلکه



رفقا و یاران: نشریه په ره سیلکه برای هر چه پر بارتر کردن خود به حمایت‌های فکری شما متکی است با ما در ارتباط باشید. انتقادات و پیشنهادات خود را به وسیله ایمیل‌های مندرج شده در نشریه با ما در میان بگذارید.